

هنر حفظ آبرو

آرتور شوپنهاور

ترجمہی علی عبداللہی



فهرست

۱	یادداشت مترجم
۹	پیش درآمد
۲۱	پیش‌نویس رساله‌ای در باب آبرو
۲۵	فصل یکم: در باب آبرو و حقیقت
۴۱	فصل دوم: گذار از آبرو به توهم
۵۹	پیوست: طرح رساله‌ای در باب آبرو
۸۱	برخی آثار شوپنهاور که به فارسی ترجمه شده‌اند

فصل یکم

در باب آبرو و حقیقت

قاعده‌ی یکم: آبرو عقیده‌ی دیگری است درباره‌ی ما و باور همگانی آنهایی که از ما چیزی می‌دانند و، دقیق‌تر، باور همگانی آنهایی که از ما و ارزش ما اطلاعی دارند، از هر دیدگاه که بشود جدی تلقی‌اش کرد، همان دیدگاهی که گونه‌های مختلف آبرو را مشخص می‌کند. بنابراین طبق همین تعریف، می‌توان آبرو را نماینده‌ی ارزش ما در ذهن و اندیشه‌ی دیگران دانست.

قاعده‌ی دوم: چنین عقیده‌ای در حکم فکری خشک و خالی و در ذهن‌های غریبه چه بسا در خود و برای خود هیچ ارزشی نداشته باشد. زیرا فکر غریبه را، گیرم که امکان تأثیر گرفتن از بیرون هم داشته باشد، باز هم با خیال راحت می‌شود هیچ تلقی‌اش کرد، و لاجرم فی‌نفسه به حال من هیچ فرقی ندارد که فلان کس این یا آن نظر را در مورد من داشته باشد، یا خود او نسبت به بهمان کس چه جور فکر کند. چه چیز می‌تواند، در خود و برای خود، به حال من علی‌السویه‌تر از افکار و نظرات وی باشد، البته تا آنجایی که این اندیشه‌ها و نظرات بیرون از ذهن بر من تأثیر نگذارد. [۲] عقیده‌ی دیگری در مورد من البته فقط تا آنجایی واجد هرگونه ارزشی است که امکان داشته باشد کنش آن فرد را نسبت به من مشخص کند، یا در صورتی که گاهی عملکرد وی را مشخص سازد، صرفاً ارزش نسبی دارد. این مورد هم تا زمانی معتبر است که من با آدم‌ها و در میان آنها زندگی می‌کنم: و از آنجا که ما در شرایط مدنی کمابیش تمام چیزهایی را که به هر نحو به ما پیوند

می‌یابد و از آن ماست مدیون دیگران و جامعه هستیم، در تمام اقدامات مان هم به دیگران نیاز داریم، و آنها هم برای سروکله زدن و کنار آمدن با ما ناگزیرند به ما اعتماد کنند، پس عقیده‌ی آنها نسبت به ما هر چند ارزش غیرمستقیم و باواسطه دارد، ولی به والاترین میزان ارزشمند است: چنانکه گفته‌اند «نیکنامی ارزشمندتر از کمر بند زرین است.»^۱

۳

ابتدائاً این نه فقط ارزش واقعی، بلکه ارزش غیرواقعی و نمودار ما است که عقیده‌ی همگانی دیگران نسبت به ما و همچنین آبروی ما را مشخص می‌کند، و فقط تا آنجا که این آبرو با ارزش واقعی ما همپوشانی و تطابق داشته باشد آبروی واقعی است. از این رو، آبرو و ارزشی که آن را بازنمایی می‌کند دو چیز یکسر متفاوتند: ممکن است کسی آبروی‌اش را از دست بدهد بی‌آنکه ارزش‌اش را از دست داده باشد، و برعکس. این است که گاهی ممکن است کسی برای نجات آبروی خود دست به انجام بزه و خلافی هم بزند، یعنی در ازای عقیده‌ی آدم غریبه‌ای در مورد خود دست از ارزش واقعی خود بشوید و آن را قربانی کند، و برعکس. مانند یوزف در هیپولیت^۲. از آنجا که هر کس به هر حال درباره‌ی هر چیزی عقیده‌ای دارد، ممکن نیست قضیه طور دیگری غیر از آنچه گفتیم باشد؛ ولی همان فرد در عین حال حوصله ندارد دست به تحقیق دقیق در آن بزند: این سخن حکیمانه‌ی گراسیان در مورد شهرت را می‌توان در مورد آبرو هم به کار برد: امور به خاطر آنچه هستند اعتبار نمی‌یابند، بلکه به خاطر آنچه می‌نمایند اعتبار پیدا می‌کنند.^۳ ولی با این همه [۳]، آبرو بسیار کمتر از شهرت از این حکمت نغز پیروی می‌کند؛ زیرا شهرت برآیند کارایی و کارستان‌های (دستاوردهای) فوق‌العاده‌ی هر فرد است که یا شامل کارها می‌شوند یا آثار: کارهای نمایان در جبهه‌ی جنگ صرفاً

1. Bonne renommee vaut mieux que ceinture doree

2. Joseph bei Portiphar 1, Mose, 39.

هیپولیتوس، پسر تزئوس و آنتیوپه، که نامادری‌اش فایدراس سعی کرد از راه به‌درش کند و بفریبش؛ ولی هنگامی که موفق به این کار نشد، پیش پدرش به وی تهمت زد. رک: هیپولیتوس، اثر اوربیدس (۴۸۰ تا ۴۰۶ پ.م).

3. las cosas no pasan por lo que son, sino por lo que parecen. B. Gracian, S. 174.

چند شاهد بی‌واسطه و مستقیم دارند که بعد از شهادت آنان، که البته به‌ندرت شهادتی بی‌طرفانه و عاری از ذوق‌زدگی است، به نسل‌های بعد منتقل می‌شوند: البته فقط در صورتی که داده‌های تاریخی با اطمینان و وفاداری کامل روایت شده باشند، در قوه‌ی داوری هر کس از آنها چیزی که به‌مثابه‌ی کار فعال، یا در حکم امر عملی، باقی می‌ماند. به عکس، در خصوص داوری در مورد آثار، به‌مثابه‌ی امر نظری، می‌توان ادعا کرد که اندک کسانی قادر به خلق‌شان هستند و هر چه آثار کیفیت والاتری داشته باشند، شمار افرادی که توانایی خلق‌شان را دارند نیز کمتر می‌شود: ولی، در عوض، در مورد آثار داده‌ها به طرز خلل‌ناپذیر و قاطعی استوار و محکم هستند و در صورت نیاز ممکن است چشم به راه پسا-جهان [۴] یعنی جهان بعد از خود نیز بمانند. ولی آبرو برعکس، چنانکه بعداً خواهیم دید، بر اموری استوارست که از هر کسی که به همان طبقه تعلق دارد می‌شود توقع‌اش را داشت، و از این رو هر کس خود درباره‌ی آن قاضی مجرب و آگاهی است: البته در اینجا امکان خطا فقط از طریق دستکاری در داده‌ها و خلط آن ممکن می‌شود. اما از آنجا که حوزه‌ی تأثیرگذاری هر کس قاضی آبروی‌اش است، پس همین هم در بلندمدت ممکن نیست، زیرا نمود کاذب و تظاهر چه‌بسا به‌آسانی یک فرد را بفریبد، ولی به دشواری قادر خواهد بود تمام جهان را گول بزند: پس قاعده‌ی ارزش وجودی واقعی ما چنین است و استثنائاً و صرفاً ارزش ظاهری و نموداری است که عقیده‌ی همگانی تعیین‌اش می‌کند.

۴

از آنجا که کردوکار دیگران، برای این که برای من علی‌السویه نباشد، لاجرم بر من تأثیر می‌گذارد و به خوشی (خوشامد) یا درد (بدآمد) من منجر می‌شود، عقیده‌ی آنها نسبت به من، یعنی همان آبرو، صرفاً از رهگذر تأثیری که بر من می‌گذارد واجد ارزش است؛ ولی زندگی پیش شرط تمامی خوشی‌ها است و مرگ نهایت و سرحد تمام ناخوشی‌ها و پلشتی‌ها: پس چه‌بسا به‌این ترتیب، حکمت رایج «آبرو از زندگی فراتر می‌رود»، که به‌کرات آن را می‌شنویم، حقیقت نداشته باشد. زیرا آبرو نیز فقط وسیله‌ای است معطوف به آن چیزی که زندگی را دلپسند یا تحمل‌پذیر می‌سازد. زیستن و تحمل‌پذیر زیستن (بر مبنای این دیدگاه تجربی) غایت و هدف